

# تحریم مردمی، توقیف دولتی

یادداشتی پیرامون توقیف نشریه «پیام کردستان»

## ناصر ایرانپور

پیام «کردستان» توقیف شده از خیلی لحاظ قابل بررسی است: از لحاظ فن و سبک روزنامه‌نگاری، از لحاظ سمتگیری محتوا و مضامین مطالب چاپ شده‌ی آن، از لحاظ استقلال و یا وابستگی مالی - سیاسی - ایدئولوژیک و دوری و نزدیکی آن به قدرت سیاسی، از لحاظ غنا یا عدم کیفیت مطالب آن، از لحاظ موثق و ناموثق بودن منابع خبری آن، از نظر به‌روز بودن و تنوع موضوعی و فراگیر بودن یا نبودن آن و غیره. حقیقتاً هر کدام از این معیارها را مبنا قرار دهیم، این نشریه در دوره‌ی دوم خود ناجح و سربلند بیرون نخواهد آمد، طوریکه در ارتباط با آن قادر نیستیم به لحاظ تخصصی از یک نشریه‌ی متعارف و امروزی سخن به میان آوریم. با این وجود باید پایان دادن به حیات آن را ضربه‌ی دیگری بر آزادی مطبوعات محسوب نمود. این دوهفته‌نامه، اما، صرف نظر از این توقیف نیز سرنوشت تراژیک و آموزنده‌ای داشت که موضوع سطور ذیل است.

چنانچه نخواهم در این سیاهه بعنوان یک روزنامه‌نگار، بلکه تنها چون یک خواننده‌ی متعهد به مردم، از آن یک ارزیابی چند سطری ارائه نمایم، باید بگویم که این پیام «کردستان» نه تنها «پیام کردستان» نبود، بلکه حتی در این اواخر متأسفانه به شیوه‌ی بسیار خشنی تقریباً همه‌ی میراث و گذشته و نمادهای ملی و فرهنگی کُرد را در مقابل اذهان مردم جهت قربانی کردن آن برای حاکمیت نشانه رفته بود و کم‌کم داشت مبلغ واپسگرایانه‌ترین افکار می‌شد و حتی دست‌راستی‌های درون حکومتی («رسالتی‌ها»، «کیهانی‌ها»، «حجّتی‌ها»، ...) بسی از آن مدرن‌تر و پیشروتر بودند و هستند. این نشریه این کار را در پوشش حمله به احزاب کُردی، شخصیت‌های کُرد، رویدادهای تاریخی کُردی و تجربه‌ی کردستان عراق و به ویژه نشر اندیشه‌های مذهبی ترقی‌ستیزانه انجام می‌داد.

قویاً معتقدم که کردستان هم به یک «حوزه‌ی عمومی» مستقل از حکومت و احزاب کُردی نیازمند است. بدون این حوزه‌ی عمومی دمکراسی متصور نیست. یکی از رسالتهای همین حوزه‌ی عمومی که به ویژه در پیکر و شمایل رسانه‌های همگانی تبلور پیدا می‌کند، شکاکیت و منتقد بودن آن است. من شهروند، در همین راستا خود از خیلی لحاظ ایرادات و انتقادات بسیار جدی به احزاب کُردی داشته‌ام و دارم. باری نیست که با آنها رودررو نشده و آنها را به چالش نکشیده باشم.

اما این یک روی سکه است. روی دیگر سکه دفاع به همان اندازه جانانه از حق حیات همین احزاب است.

همه بر این امر واقفیم که جامعه‌ی کردستان تک‌باقتی نیست و نباید باشد. تنوع سیاسی، عقیدتی، طبقاتی نهفته در آن وجود احزاب متفاوتی با باورها و دیدگاهها و گذشته‌ی متفاوت را ایجاب می‌کند. در دنیای امروز نمی‌توان دمکراسی را بدون احزاب سیاسی و تشکلات صنفی متحقق ساخت. کردستان مستثنی نیست. لذا ضرورت دفاع صریح از موجودیت و حضور (و نه الزاماً هر سیاست و موضعگیری) احزاب سیاسی حیاتی است. من بالخصوص، بدون اینکه در این کار فضیلتی بینم، به هیچ حزب و تشکل سیاسی وابستگی ندارم. نظرات خاص و شخصی خودم را نمایندگی می‌کنم. اما با صراحت کامل در مقابل هر شخص و نیرویی که به بهانه‌ی «انتقاد»، سرکوب و نابودی فیزیکی آنها را، حال مستقیماً یا تلویحاً، توجیه و تطهیر کند، موضع می‌گیرم. همین کار را هم در برابر این نشریه نمودم و این دلیلی شد برای قطع همکاری‌ام با آن.

آری، انتقاد از احزاب کُردی ضروری است. اتفاقاً به اعتقاد من از این لحاظ کاستیهای جدی داریم. دلیل این امر احتمالاً قبل از هر چیز «مظلوم واقع شدن» آنها می‌باشد. خیلی از شهروندان و صاحب‌نظران منتقد ممکن است سهواً بر آن باشند که در وضعیت کنونی انتقاد از «مظلوم» به نفع «ظالم» تمام خواهد شد و به همین دلیل از این لحاظ احتیاط و خویشنداری پیشه می‌کنند و اگر انتقادی هم وارد آورند، این کار را با اعتدال و ظرافت خاصی انجام می‌دهند.

طبیعی است که احزاب نیز محصول زمان و مکان تاریخی - اجتماعی خود هستند. به تعبیر ماتریالیستی، تاریخ آنها را ساخته است. خود آنها نیز تلاش نموده‌اند تاریخ‌ساز باشند. بدیهیست که در این مسیر اشتباهاتی نیز بکنند.

آنها به مانند پدری می‌مانند که خود بعنوان رعیت مورد استثمار واقع شده است، ستم‌دیده است، از تحصیل دانش محروم مانده است، اما خودش در بوجود آوردن چنین وضعیتی نقش چندانی نداشته است، بلکه در درجه نخست باید نظام فنودالیسم را، ارباب را باعث و بانی این وضعیت وی دانست. خود وی دلسوز است، احساس مسئولیت می‌کند و می‌خواهد حداقل فرزندش دچار چنین وضعیتی نگردد. لذا درصدد برمی‌آید آینده‌اش را بسازد، همه‌ی اهتمامش معطوف به این است که فرزندش روزگاری بهتر از خودش را داشته باشد. در این راستا بر اساس شرم و تجربه‌ی شخصی خود عمل می‌کند و بدیهی است محدوده‌ی این شرم و تجربه نمی‌تواند بسیار وسیع باشد. لذا تلاشهایش مبری از اشتباه و کژروی نخواهد بود. چه بسا گاهی اوقات درصدد برآید فرزندش را به زور و سرعت و با ابزار و شیوه‌های غیراصولی بر سر مقصود برساند و هستی خود را نیز در گرو آن بگذارد. آری، احزاب کردی در چنین وضعیتی قرار دارند. نمی‌توان آنها را در کوه و دشت هم تعقیب نمود، حتی نگذاشت که در خارج هم نفس راحتی بکشند، اما در عین حال آنها را متهم ساخت که مثلاً نظریه پرداز و تئورسین و آکادمیسین کم تربیت نموده‌اند و اشتباه کرده‌اند و ...

با همه‌ی این احوال ما به یک فرهنگ تعامل و انتقاد سیاسی درونی نیازمندیم. همه‌ی ناکامیها را نباید به «دسیسه‌ی دشمن» نسبت داد. در هر صورت، احزاب و جنبشهای سیاسی کردی را نباید از انتقاد مبری ساخت و به آنها مصونیت ابدی بخشید. به ویژه باید همواره یادآور شد که هر کدام از آنها کم‌یابش طیفها و نیروهای اجتماعی معینی را نمایندگی می‌کنند و این نیروها همه‌ی اجتماع نیستند؛ باید همواره متذکر شد که نوع تعامل آنها با احزاب رقیب، با دگراندیشان درونی و بیرونی قابل پذیرش نیست. باید همواره هژمونی طلبی و انتقادناپذیری آنها را به باد انتقاد گرفت و بسی بیشتر.

پیام «کردستان»، اما، چنین نکرد؛ تخریب نمود؛ رابطه‌ی علت و معلولی رویدادها را معکوس نمود و حتی صورت مسأله را تغییر داد؛ به تریبون عامل و آمر تبدیل شد و قربانی را یک‌سویه متهم و محکوم ساخت و بدتر از این، شعور مردم را دست کم گرفت و با اینکار نشان داد که جامعه‌ی کردستان را نمی‌شناسد. تصور کرد صرف نام «پیام کردستان» کافیست که بتواند به مصاف با جنبش کردی پردازد و واقعیتها را به کام قدرت سیاسی قلب کند و مصادره‌ی به مطلوب نماید.

به اعتقاد من وجوه غالب جامعه‌ی فرهنگی و روشنفکری کردستان، علیرغم همه‌ی کاستیها، سکولار و چپ و پیشرو و خودآگاه بودن نسبی آن است. هیچ نشریه، گروه و روشنفکری قادر نیست بدون توجه به این وجوه، حیات درازمدت داشته باشد. گردانندگان دوره‌ی دوم این نشریه این حقیقت ساده را دریافتند و درصدد برآمدند که پارادایمهای صددرصد مخالف آن را به این جامعه بقبولانند. به همین سبب این نشریه قبل از اینکه از سوی آنانی که در رکابش می‌نوشتند، توقیف شود، از سوی مردم «توقیف» و تحریم شده بود و سرنوشتی بغایت بدتر از روزنامه‌های دولتی پیدا کرده بود. بر گردانندگان متأخر آن همان رفت که بر سیل طرفداران مذهبی و به ویژه بر برآمدان اولیه‌ی حاکمیت چون بازرگان، بنی‌صدر، منتظری، مفتی‌زاده، ... رفته بود. اما هر یک از این جریانها با وصف ادغام نسبی‌شان در حکومت، دست کم این افتخار را برای خود ثبت نمودند که مستقل می‌اندیشیدند و بسیاری از آنها حداقل از یک کیفیت معین برخوردار بودند. اما یقیناً چنین حکمی را در مورد سیاستگزاران پیام دوره‌ی دوم نمی‌توان داد، چه که سنخ نگارش این دوستان بیشتر بوی تسویه حسابهای باز گذشته را می‌داد و آن را می‌توان نوعی ادامه‌ی جنگ دهه‌ی شصت با ابزارهای دیگر قلمداد نمود تا تنویر افکار عمومی از طریق نقد موضوعی، اصولی و آکادمیک جنبش کردی.

یقیناً هیچکدام از این دغدغه‌ها و دلایل مسبب توقیف آن نبوده است. با این وصف باید از زاویه‌ی دفاع از دمکراسی و آزادی قلم و دگراندیش این توقیف را نکوهش کرد و نشانی بر عدم وجود آزادی بیان در ایران قلمداد نمود. هر چند پیام «کردستان» همه‌ی مخالفان را نه به باد انتقاد که حق مسلم و بدون چون و چرای هر شخص و ارگان و نشریه‌ای است، که به باد ناسزا گرفته بود، اما به مصداق رهنمود زیبای روزا لوکزامبورگ مبنی بر اینکه «آزادی، همیشه یعنی آزادی دگراندیش» خواهان ادامه‌ی کاری این نشریه هستم و بالنتیجه توقیف آن را بعنوان شهروند، منتقد، روزنامه‌نگار و کسی که تاکنون چند مطلبی را برای چاپ در آن نگاشته و یا برگردانده و اما به همکاری‌ام به دلیل افت فاحش آن و به ویژه تغییر سمتگیری انتقادی آن پایان داده بودم، محکوم می‌کنم.